

جهان اسطوره

رعنا صالحی پور

واژه‌ای است از اصل یونانی *historia* به معنای استفسار، تحقیق، اطلاع، شرح و تاریخ؛ و از دو جزء ترکیب یافته است: یکی واژه *histor* یا *histor-tor*، به معنای داور و دیگری پسوند *-ia*، واژه *-tor*، *his* با مصدر یونانی *idein*، به معنای دیدن، خویشاوند است. واژه‌های لاتینی *Videre*، به معنای دیدن، یونانی *eidenai*، به معنای دانستن، سنسکریت *Vidya* و اوستا *Vaedya*، به معنای دیدن، یونانی *eidenai*، به معنای دانستن و فارسی «نوید» به معنای خبر خوش، مزده و بشارت، با این واژه هم‌ریشه‌اند، ریشه هند و اروپایی نخستین این واژه‌ها: خویشاوند *Vid-* است... در زبانهای اروپایی واژه: *Myth* در انگلیسی و فرانسه و *Myth* و *Mythe* در آلمانی، از نظر محتوای معنایی، برابر واژه اسطوره [است]... واژه *Myth* از اصل یونانی *muthos*، به معنای سخن و افسانه گرفته شده است.^۱ روزه باستید در تعریف خود با توجه به ارتباط هستی‌شناسی *myth* با اجرای مراسم آیینی و به دنبال آن زایش منطقی نمایش از اسطوره می‌گوید: «حکایت و روایت نیست، گفتار است، اسطوره، گفتار یا کلام اولی است... اسطوره

«اسطوره» کلمه‌ای عربی است که «افسانه و سخنان بی‌اساس، نگیفت‌انگیز و پریشانی معنا می‌دهد که مکتوب شده باشد». در قرآن مجید نیز با اشاره به «اساطیرالاولین»^۲، بیشتر از افسانه و نوشته‌های پیشینیان سخن به میان آورده شده، حال آنکه اسطوره هیچ‌گونه پیوندی با نوشتار ندارد و یکی از ویژگیهای اساسی آن در طی قرن، ویژگی افسانگی، شفاهی بودن و سینه به سینه نقل شدن آن است. میرچا الیاده اساطیر را داستان راست و حقیقی مربوط به آفرینش کیهانی مقدس می‌داند که «ادبیات شفاهی در حکم مخزن»^۳ آن است و با آنکه بعدها به صورت مکتوب درآمد، نقل و روایت شفاهی آن ادامه یافت. در فرهنگ لغتهای فارسی عمدتاً بر وجه کاربردی و واقعی بودن آن تأکید و در تعبیر نارسا آن را «سخن پریشان و بیهوده و سخن باطل و افسانه»^۴ معنا کرده‌اند.

مهرداد بهار در ریشه‌یابی و معنای اسطوره می‌گوید: «واژه اسطوره در زبان پارسی واژه‌ای است برگرفته از زبان عربی «الاسطوره» و «الاسطیره» در زبان عرب به معنای روایت و حدیثی است که اصلی ندارد. اما این واژه عربی خود

حركات یا کلامی است که واقعیت گذشته آدمی را
گزارش می‌کند»^{۱۰} یا به عبارتی چیزی که به گفتار
درمی‌آمد پیوندی با کنش و اجرا داشت که از یک
حکایت منجمد گشته او مرده برتر است.

معنای این واژه از قرن ششم پیش از میلاد با ظهور
اندیشه فلسفی و نگاه تمثلی در یونان به مرور تغییر
می‌یابد و با «معنای روایت افسانه‌ای صورت استفاده
قرار گرفت»^{۱۱}.

اسطوره را هر چه معنی کنیم، بی‌شک می‌توان
متفق القول بود که چیزی جز بیان و توضیح جهان و
حوادث طبیعی از زبان انسان کهن نیست. یا بهتر
است بگوییم: «اسطوره چون علم ثمره عقل است،
اسطوره چون علم می‌کوشد تا علت چیزها را بداند و
اساساً و ذاتاً، توجیهی است. فرق اسطوره با علم
این است که اسطوره به تخیل بسی بیش از
مشاهده بها می‌دهد.»^{۱۲} انسان ابتدایی در سپیده دم
تاریخ با پدیده‌ها و جلوه‌های مبهم و ناشناخته‌ای
برخورد کرد. واکنش طبیعی او، ترس و نگرانی بود.
برای زودن این بیم، اندیشه ناپخته‌اش را به کار
گرفت و به آفرینش واقعه‌ای در
اژل برای هر رویداد پرداخت. برای
تعیین حرکات سایر موجودات و
درک جهانی که بر او سایه انداخته
بود آنها را به خود قیاس کرد و همه

چیز را بی‌تفاوت دارای جان و همزاد انگاشت. او
معتقد شد غیر از پیکر مرئی خود چیزهای نامرئی یا
نیمه مرئی وجود دارد که در پیکره طبیعت به وحدت
گرویده و در آغازی نمونه حیات خود را شروع
کرده‌اند. نیروهای فوق طبیعی یا خدایان روح و
منشأ جهان شدند و در طبیعت خود را جلوه‌گر
ساختند «تا به جهان که آشفته و نامعقول و خردگریز
می‌نماید معنایی انسانی و انسان‌فهم و امیدآفرین
بخشد و آن را تابع نظم و قاعده و قانون بداند و
حتی خود (انسان) با اسطوره‌پردازان صاحب هویت
یعنی دارای نسب‌نامه‌ای در کیهان»^{۱۳} بشود.

باور به طبیعت و جلوه‌های شگفت‌انگیزش، باور به
نیروهای ماورای آن، ستایش توأم با احترام و در
پیش‌نمایش به درگاه نیروهایی که هستیش را در بر
گرفته بود، رمز تخیل و واقعیت را شکست و او
(انسان) در زمان و مکان ابدی جاری شد. در اینجا
دیگر «رمز مشخص و واحدی که جهان را از لحاظ
فضایی یا مکانی به «اینجا» (زمین) و «بالا»
(آسمان) و به قلمرو امور صرفاً «برتر» و قلمرو (امر



متقالی (transcendent) تقسیم کند وجود
ندارد.»^{۱۴}

این آگاهی بی‌زمان، آگاهی اسطوره است که
واقعیتی کهن را در قالب نقل و روایتی بازآفرینی
کرده، حضور همیشگی به آن می‌بخشد.

انسان با تقلید و تکرار کهن نمونه‌ها خود را از زمان
معینی رها کرده در زمان مینوی سیر می‌کند، شهود
تجربیش در قالب زمان و مکان متجلی
می‌شوند»^{۱۵} و همه روابط و نسبتها به «همین
اینهمانی identity (یا هم‌هویتی) آغازین
منکی»^{۱۶} شده تا راز خلقت در قالب پدیده‌ای
ملموس تعریف گردد. تصور وجود یک نمونه اولیه
بشری از اسطوره‌های پایه‌ای است که در
فرهنگهای گوناگون با تشابهاتی به تصویر کشیده
می‌شود.

در نزد هندیان «پور و شاغول اولیه بود که هزار سر
و هزار پا داشت؛ خدایان در مراسم قربانی او را ذبح
کردند و از این قربانی همه حیوانات به وجود آمدند:
اسبان و گاو، بزها و گوسفندان و از تن پوروشا
آسمان و زمین، خورشید و ماه ساخته شد؛ برهنم از
دهان او و شاهزاده از بازوانش، دهقان از
رانهایش»^{۱۷} در اسطوره ایرانی اهورا از تن کیومرث
«نژادهای ایرانی را آورده است»^{۱۸} و در میان ملل
اسکاندیناوی «یَمیر، غول اولیه را، سه خدای برادر
به نامهای اودین، ویلی و وی می‌کشند و با اجزای
تن او و جهان تازه را می‌سازند»^{۱۹}

اسطوره با پیچیدگیهای خود در درون یک فرهنگ
و با تنوع در سطح فرهنگهای جهانی پدیده‌ای
نیست که بتوان تعریف جامعه و کامل از آن ارائه
داد. در این راه هر پژوهشگری راه خویش را
برگزیده، بر وجهی از وجوه آن اشاره کرده که تنها
منظری از معنا را بیان می‌کند. «ماکس مولر»
(Friedrich Muller) و هم‌راهان وی
اسطوره را «تصویر نمادین پدیده‌های طبیعت به
زبان محسوس و قابل رویت»^{۲۰} می‌دانستند و آن را
نتیجه پریشانی زبانی در تکلم می‌دانستند «مثلاً»
عبارت طلوع آفتاب به دنبال فلق می‌آید چون به
زبان یونانی گفته شود قابل تعبیر به مضمون
آپولون در تعقیب دافنه دوشیزه فلق است»^{۲۱}. اما
«هوگو وینکلر» (Hugo Winckler) از پیشگامان
نظریه‌ای دیگر «اسطوره تصویر نمادین تحقیقات
نظری نجومی»^{۲۲} را برمی‌گزیند. «و. وونت»
(W. Wundt) و «ج. ج. باخوفن» (Bachofen)

J. L. (J. L.) با دیدگاهی اجتماعی که بعدها در آثار «دورکیم» (Emile Durkeim) به عنوان مکتب جامعه‌شناسی فرانسوی رشد کرد، اسطوره را «بیان نمادین زیرساختهای اجتماعی و اندیشه مشترک در منابع باستانی و پیش از تاریخ»^{۱۹} می‌دید. همزمان با «دورکیم» و همکارانش که ابعاد اجتماعی دین و اساطیر بررسی می‌کردند، فروید و یونگ پژوهشهای روانکاوی تحلیلی خود را با اسطوره‌شناسی مربوط می‌ساختند و کارکرد آن را «بیان نمادین نیازها و آرزوهای ژرف روانی در اعصاب باستان و در میان روان‌نژندهای عصر حاضر»^{۲۰} می‌دانستند. نظریه دیگری که با تحقیقات «ه. هوک» (H. Hooke) آغاز گردید و در واقع، ادامه تحقیقات «جی. جی. فریزر» (J. G. Frazer) و «جی. سی. موری» (G. Murray) بود اسطوره را «تعلقی ساختن نمادین اعمال نمایش آیینی در آسیای غربی و منابع باستانی (اصالت قالبها، یا مکتب اسطوره و آیین)^{۲۱} پنداشته و همه اساطیر را «اصلاً مربوط به باروری و حاصلخیزی در طبیعت»^{۲۲} می‌دانستند.

مکتب تحلیل تطبیقی (تاریخی، جامعه‌شناسانه، ریشه‌شناسانه و دینی) فقط به اساطیر هند و اروپایی پرداخته و متأثر از مباحث تطبیقی هند و اروپایی «ماکس مولر» بنای بررسی خود را به پژوهشهای «ژرژ دومزیل» (Dumezil Georges) گذارده، به اسطوره چون «شرح نمادینی از نظام ایدئولوژیک ساختمانها و ویژگی سه بخشی بودن (در فرهنگ هند و اروپایی نخستین)^{۲۳} می‌نگریست. مکتب اصالت ساختاری در مردم‌شناسی به امر تحلیل نظامهای فرهنگی، به ویژه نظامهای خانوادگی و اسطوره‌ای پرداخته و به نظر پایه‌گذار آن «کلودوی استروس» (Claude Levi - Strouss) «اسطوره بیان نمادین ارتباط متقابلی است که توسط انسان میان پدیده‌های گوناگون و نیز خود انسان برقرار می‌گردد»^{۲۴} و نمونه‌ای منطقی فراهم می‌آورد تا ذهن به وسیله آن بتواند تناقضهای ناخوشایند را برطرف سازد. مثلاً تناقض میان لذت بردن از زندگی و رنج بردن از مرگ. «اسطوره چندین کد را همزمان با هم به استفاده می‌گیرد».^{۲۵}

علاوه بر مکاتب و نظریاتی که عنوان گردید، محققانی دیگر به طور مستقل تعابیر تئوریک از اندیشه اساطیری ارائه کرده‌اند از جمله «ارنست کاسیرر» (Ernest Cassirer) و «میرچا الیاده»

سرنجام باید به میرچا الیاده اشاره کرد که در زمینه تاریخ عمومی دین به بررسی پرداخته و اسطوره را از چشم‌انداز مقاصد دینی آن می‌نگرد. «اسطوره تاریخی مقدس را روایت می‌کند یعنی واقعه‌ای ازلی که در آغاز زمان انجام یافته است»^{۲۶} یعنی «هر اسطوره مستقل از سرشتی که دارد گویای واقعه‌ای است که در ازل (in illo tempore) روی داده است و بدین جهت پیشینه و سابقه نمونه برای همه اعمال و «موقیتهای» بی به شمار می‌رود که بعداً آن واقعه را تکرار می‌کنند».^{۳۰}

الیاده پنج تعریف از اسطوره ارائه می‌دهد:

- ۱- اسطوره‌ها کنشهای موجودات فراطبیعی در صحنه گیتی هستند.
 - ۲- اساطیر حقیقی و قدسی‌اند، زیرا واقعیت را تعیین می‌کنند.
 - ۳- اساطیر به آفرینش و بن‌دهش مربوط می‌شوند، انگاره‌هایی را برای تقلید در برابر ما قرار می‌دهند و آنها را می‌توان از راه تذکر و یادآوری احیا نمود.
 - ۴- از طریق شناخت اسطوره پیدایش هر چیز می‌توان به آن چیره شد.
 - ۵- آن کس که در اسطوره می‌زید، از زمان خطی و زمینی در می‌گذرد.^{۳۱}
- اما در تعریفی نوین از اسطوره «ویلیام دوتی» (William Doty) رهیافتی چندساحتی را به کار می‌گیرد و هفده خصوصیت را برای منظوره اساطیری مطرح می‌کند:

- ۱- شبکه‌ای درهم پیچیده از اساطیر که ۲- از لحاظ فرهنگی واجد اهمیت بوده و ۳- دارای صور خیالی گوناگون (imaginal) و ۴- قصه‌ها و حکایات ۵- استعارای و نمادین است و ۶- تصویرهای تجسمی متنوعی را به کار می‌گیرد تا ۷-



باورهای عاطفی آدمیان را میسر سازد. این اساطیر اغلب ۸- مشتمل است به روایات آفرینش و پیدایش عالم و آدم و از این رو ۹- جنبه‌هایی از عالم واقعیت و تجربه را مجسم می‌سازد و ۱۰- نقش و منزلت آدمیان را در این عالم معلوم می‌دارد. اسطوره‌ها به طور کلی ممکن است ۱۱- ارزشهای سیاسی و اخلاقی یک فرهنگ را متبلور ساخته و ۱۲- در سایه نظامی از تاویلها ۱۳- تجاربی فردی را در چارچوبی کلی تبلور دهند ۱۴- که درباره موارد مداخله نیروهای مینوی و فراطبیعی ۱۵- بعضی از نظامهای فرهنگی و طبیعی را مجسم می‌سازد. اسطوره‌ها ممکن است در ۱۶- مراسم و مناسک و نمایشهایی خاص به معرض اجرا درآیند ۱۷- به طور کلی اسطوره‌ها در پاره‌ای موارد، مواد و مصالحی را برای بسط و تفصیل رویدادها و تجارب فراهم می‌آورند که البته همین اسطوره‌ها اغلب در شرح و توضیح مفاهیم ادبی، تاریخی، حماسی و یا رویدادهای روزمره به کار می‌روند» ۲۲.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: روایت، عنصر بنیادی اسطوره است و اسطوره‌ها از بنیان تمدنها حکایت می‌کنند. از این رو اسطوره ترسیم‌کننده صورت نوعی و نمونه‌آغازین یک فرهنگ است. واقعیتی زنده که به آداب و رسوم، رفتار و آیینها معنا می‌بخشد. هر بار که مراسمی آیینی اجرا می‌شود، انسان خویشتن خود را از نو بنیان می‌نهد. در هر تکرار او با هستی پیوندی نو برقرار می‌کند و مبدأ رازآمیز هستی را در خود شکوفا می‌سازد.

«در حقیقت، اسطوره همان تاریخ مقدس و مینوی است و آغاز رویدادهای بزرگ ازلی، آغاز کیهان، آغاز انسان، آغاز زندگی و مرگ، آغاز پیدایش انواع موجودات زنده، آغاز کشاورزی، آغاز آتش، آغاز آیین، آغاز مراسم تشرف...» ۳۳ حکایت می‌کند.

پی‌نوشتها

۱. محمد ضیمران، گنر از جهان اسطوره به فلسفه، هرمس، چاپ اول، تهران ۱۳۷۹، ص ۱
۲. از جمله در سوره‌های انفال، آیه ۳۱؛ انعام، آیه ۲۵؛ نحل، آیه ۲۷ «و ما قبل لهم ما کانزل ربکم قالوا اساطیر الاولین» و چون گفته شود مر ایشان را چه چیزی فرو فرستاد پروردگار شما، گویند افسانه‌های پیشینیان.
۳. جلال ستاری، اسطوره و آیین در تئاتر، توس، چاپ اول، تهران ۱۳۷۶، ص ۱۵۵
۴. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، موسسه انتشارات دانشگاه تهران،



چاپ دوم از نوره جدید تهران ۱۳۷۷، جلد دوم، ص ۲۲۸۷

۵. بهار، مهرداد پژوهشی در اساطیر ایران، آگه، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۸،

صص ۲۴۲ و ۲۴۳

۶. بانستید، روزنه نانش اساطیر، جلال ستاری، توس، چاپ اول، تهران

۱۳۷۰، ص ۴۵

۷. ضیمران، ص ۵۴

۸. کراب، الکساندر، جهان اسطوره‌شناسی، جلال ستاری، مرکز، چاپ اول،

تهران ۱۳۷۸، ص ۵۱

۹. ستاری، جلال، هویت ملی و هویت فرهنگی (فصلنامه تئاتر)، شماره

۱۶، زمستان ۱۳۷۰، ص ۳۲

۱۰. کاسیرر، ارنست، فلسفه صورت‌های سببیکه یدالگه موقن، هرمس، چاپ

اول، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۴۱

۱۱. کاسیرر، ارنست، ص ۱۵۸

۱۲. همان، ص ۱۵۹

۱۳. کریستن سن، ارتور، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در

تاریخ افسانه‌ای ایران، احمد تقضی و ژاله آموزگار، جلد اول، نشر نو، چاپ

اول، تهران ۱۳۶۴، ص ۲۶

۱۴. همان، ص ۳۳

۱۵. همان، ص ۴۶

۱۶. بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، آگه، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۸،

ص ۲۵۴

۱۷. مصاحبه غلامحسین، دایره‌المعارف فارسی، موسسه انتشارات

فرهنگی، تهران ۱۳۷۵، جلد اول، ص ۱۱۷

۱۸. همان، ص ۲۵۷

۱۹. همان، ص ۲۵۸

۲۰. همان، ص ۳۶۰

۲۱. همان، ص ۳۶۱

۲۲. مصاحبه غلامحسین، ص ۱۱۷

۲۳. همان، ص ۳۶۳

۲۴. همان، ص ۳۶۵

۲۵. استراوس، کلودیو، اسطوره و معنا، شهرام خسروی، نشر مرکز، چاپ

اول، تهران ۱۳۷۶، ص ۹۵

۲۶. بهار، مهرداد، ص ۲۶۸

۲۷. همان، ص ۲۶۹

۲۸. کاسیرر، ارنست، ص ۹

۲۹. بهار، مهرداد، ص ۳۷۹

۳۰. ستاری، جلال، آیین و اسطوره در تئاتر، توس، چاپ اول، تهران ۱۳۷۶،

ص ۲۲۲

۳۱. ضیمران، محمد، گنر از جهان اسطوره به فلسفه، هرمس، چاپ اول،

تهران ۱۳۷۹، ص ۳۴

۳۲. همان، ص ۳۹

۳۳. شایگان، داریوش، بهای زلفی و خاطره ازلی، امیرکبیر، چاپ اول،

تهران ۱۳۷۱، ص ۱۰۵